

فقط عکس دست‌هایمان را با حلقه گذاشتم.

**مینا** (نگاه جامعه‌آن قدرها رشد نکرده که بشود بعد از طلاق راحت زندگی کرد. من خودم بعد از اینکه همکارانم متوجه طلاقم شدند، پیشنهادهایی به من می‌دادند که ناراحت می‌کرد. فکرش را بکنید طرف زن و بچه داشت و می‌خواست من را هم تفریحی داشته باشد و بیرون و کافه و این جور جاها با هم برویم بدون اینکه تعهدی به من داشته باشد می‌خواست با من باشد چون طلاق گرفته بودم خیال می‌کرد الان یک کالای دست دوم هست که به هر قیمتی و با هر شرایطی می‌تواند به دست بیاورد. البته که من همیشه جلوتر از سنم هستم و همه می‌گویند بیشتر از ۲۴ سال به تو می‌آید همین باعث شده راحت‌تر زندگی کنم. ولی خب قطعاً خوش حال از شرایطم نیستم هر چه باشد آدم وقتی ازدواج می‌کند با عشق انتخاب می‌کند و کلی آرزو دارد، اما وقتی به طلاق می‌رسد ناگهان تمام دیوارهایی که ساخته روی سرش خراب می‌شود. عبور از این مرحله واقعاً سخت است. من از روزهایی که گذراندم ناراحت‌م، ولی در نهایت از اینکه خودم را پیدا کرده‌ام خوش‌حالم. از اینکه مهر طلاق توی شناسنامه‌ام هم هست شرمی ندارم بالاخره زندگی همین است.

**به ازدواج دوباره فکر می‌کنید؟**

**مینا** بله. من قطعاً دوباره ازدواج می‌کنم. آدم ممکن است در انتخاب اولش اشتباه کند، ولی در انتخاب دوم تجربه به کمک آدم می‌آید. من که خیلی وقت‌ها در این زمینه با هوش مصنوعی هم مشورت می‌کنم. حتی به من گفته که با چطور مردی باید ازدواج کنم. از قد و هیكل بگیريد تا اخلاق و رفتار.

**مریم** فعلاً که درگیر طلاق هستم و به تکرار این اشتباه فکر نمی‌کنم.

**اگر برگردید عقب کجای زندگی را ترمیم می‌کنید؟**

**مریم** من آن روزی که به گفته‌م را حذف می‌کردم تا ازدواج نکنم. برای من ازدواج خیلی زود بود. اگر مجوز داشتم تا سی سالگی سراغ تحصیل و کار می‌رفتم. برای خودم خانه و ماشین می‌خریدم و بعد اگر مردی مناسب پیدا می‌کردم، ازدواج می‌کردم. البته که بعد از مدت‌ها آشنایی.

**مینا** من به حرف ماما نم گوش می‌کردم و ازدواج نمی‌کردم. یا حداقل به خودم فرصت بیشتری می‌دادم. شاید هم برای طلاق بیشتر فکر می‌کردم و روی تغییر رفتار شوهرم بیشتر زمان می‌گذاشتم. دنیای واقعی با آنچه در این موبایل می‌بینی خیلی تفاوت دارد وقتی می‌خواستم طلاق بگیرم خیلی از این کلیپ‌های انگیزشی می‌دیدم که زن مستقل را تبلیغ می‌کرد، ولی الان می‌بینم استقلال به آن قشنگی که نشان می‌دادند نیست! اتفاقاً خیلی سخت است! مثل این جمله‌هایی که روی آینه ماشین‌ها می‌نویسند! واقعیت چیزی متفاوت‌تر است.

وقتی می‌خواستم  
طلاق بگیرم خیلی  
از این کلیپ‌های  
انگیزشی می‌دیدم  
که زن مستقل  
را تبلیغ می‌کرد،  
ولی الان می‌بینم  
استقلال به آن  
قشنگی که نشان  
می‌دادند نیست!  
اتفاقاً خیلی سخت  
است!

یا برای شوهرم می‌فرستادم تا شاید تغییر کند، ولی همیشه می‌گفت تو این چیزها را که می‌بینی بدتر می‌شوی.

**برای ازدواج یا بعد‌ها برای طلاق با کسی هم مشورت کردید؟**

**مینا** من فقط وکیل گرفتم که کارهای طلاقم را انجام دهد. وقتی مشورت می‌کنی هر کسی راهی نشان می‌دهد که بیشتر سردرگم می‌شوی. راستش من نه برای ازدواج و نه برای طلاق با کسی مشورت نکردم.

**مریم** من مشاور که نه ولی یکی از دوستانم هست که با هم خیلی صحبت می‌کنیم و با او همیشه طرح موضوع می‌کنم. این طور نیست که مشاور باشد، ولی راه‌های خوبی نشانم می‌دهد. برای ازدواج که من جایی برای مشاوره نداشتم و همه چیز به اجبار بود ولی برای طلاق وقتی مشکلاتم را برای همین دوستم تعریف می‌کردم می‌گفت باید حتماً طلاق بگیری چون این آدم مرد زندگی نیست. می‌دانید مشاوره‌های خود دادگاه هم راه خاصی نشان نمی‌دهند فقط می‌گویند صبر کن.

**از مسیری که در زندگی داشته‌اید چقدر ناراحت هستید؛ منظورم همین مهر طلاق در شناسنامه‌هایتان هست؟ البته که شاید خوش حال باشید!**

**مریم** من هم خوش‌حالم هم ناراحت‌م. همین حرف شما! واقعا از اینکه مهر طلاق توی شناسنامه‌ام می‌آید ناراحت‌م. بیست سالگی سن کمی برای این تجربه است. خیلی از هم‌سن‌وسال‌های من هنوز مشغول تفریحات دخترانه هستند. من واقعا از این اتفاق ناراحت‌م؛ از اینکه نگاه جامعه به من تغییر می‌کند، از اینکه دیگر نمی‌توانم راحت زندگی کنم و حتی خانواده‌ام نظارتشان بر رفت و آمدهای من چند برابر می‌شود. درصد ناراحتی‌ام خیلی بیشتر از خوش‌حالی‌ام است ولی به هر حال خوش‌حالم از اینکه از زندگی نجات یافته‌ام و این نبودن با مردی باید زندگی می‌کردم که هیچ تشابهی به فردی که مدنظر داشتم نداشتم. آن قدر دور بود که حتی عکس‌های عروسی‌ام را در اینستاگرام منتشر نکردم و

**سؤال اول من این است که چطور ازدواج کردید که به طلاق رسید؟**

**مریم** مثل خیلی‌های دیگر. چندان تفاوتی نمی‌کرد ولی سنتی بود که البته همچنان برای خیلی از دخترها این شرایط است. من اصلاً موافق ازدواج نبودم. ولی پدرم خیال می‌کرد دختر اگر از یک سنی بگذرد و ازدواج نکند، دیگر خواستگار ندارد! مدام در گوشم می‌خواندند که باید ازدواج کنم. من رؤیاهای زیادی در سر داشتم؛ رشته‌ام تجربی بود و می‌خواستم دندان پزشکی شوم، اما با ازدواج زورکی همه رؤیاهایم به باد رفت، به‌ویژه که با پسری ازدواج کردم که اصلاً برایش درس و دانشگاه ارزشی نداشت و خیال می‌کرد زن باید فقط خانه‌دار باشد. خیلی حساس بود؛ مدام رفت و آمدم را کنترل می‌کرد، گوشی‌ام همیشه دست او بود. توی دوران عقد چند بار کتکم زد. به پدرم که گفتم، گفت: «ایرادی ندارد، درست می‌شود.»

ولی وقتی رفتم خانه خودمان، کتک‌ها بیشتر شد تا جایی که خودم با پدرم رسیدم و مرانجات داد. به قول شما، رسیدیم به طلاق! الان شش ماهی می‌شود که دنبال طلاق هستم؛ تمام مهریه‌ام را بخشیده‌ام، ولی او هنوز راضی به جدایی نیست.

**مینا** من عاشق شدم؛ اتفاقاً خانواده‌ام مخالف بودند که ازدواج کنم. هجده ساله بودم که از یکی از بچه‌های دانشگاه خوشم آمد و یک سال بعد ازدواج دانشجویی کردیم. اوایل همه چیز خوب بود، ولی کم‌کم انگار آن آدم اول دیگر نبود.

با هم برای زندگی تلاش می‌کردیم، اما در نهایت او بود که خسته می‌شد و درکی از شرایط من نداشت. راستش، همان قدر آسان که ازدواج کردیم، طلاق گرفتیم و هر کدام رفتم دنبال زندگی خودمان. انگار چون آسان ازدواج کرده بودیم آسان هم طلاق گرفتیم.

**فکر می‌کنید دلیل اصلی اینکه به طلاق رسیدید چه بود؟**

**مینا** فکر می‌کنم کلاً ازدواج درستی نکردم. شناخت کافی نداشتم. به ازدواج مثل یک رشته دانشگاهی نگاه می‌کردم که اگر نشد تغییرش می‌دهم یا انصراف! اصلاً فکر نمی‌کردم زندگی کردن این قدر سخت باشد. من نازدانه بار نیامده بودم، ولی تحمل سختی‌های زندگی مشترک را هم نداشتم. فکر کن هر روز از راه بیایی و همه چیز برایت آماده باشد، ولی ناگهان تمام این زحمات روی دوش تو بیفتد. از طرفی هم کسی که کنار هست هیچ تلاشی برای اینکه حالت خوب شود، نکند.

**مریم** خب ازدواجی که از اول با آن موافق نباشی قطعاً نتیجه خوبی نخواهد داشت. آن زمان قدیم بود که دختر و پسرهای نازدیده سر زندگی می‌رفتند و به پای هم می‌نشستند. الان دیگر مثل آن زمان‌ها که نیست. آدم این طرف و آن طرف می‌بیند و مقایسه می‌کند و نمی‌تواند حرفی نزنند. من خودم وقتی به مشکل خوردم مدام این کلیپ‌های اینستاگرام را می‌دیدم